

علل سقوط شوروی؛ درس‌هایی از تسلط دولت بر اقتصاد

نگاهی به تحولات هفتاد ساله

●● از: دکتر علی رشیدی

بخش دوم

کمک کنند تا آنها نیز پیشرفت نمایند، تا کلیه اقوام ساکن در کشور اتحاد جماهیر شوروی روز بروز بیشتر به هم نزدیک شوند و بالاخره مانند ایالات متحده یک ملت واحد را تشکیل دهند. در زمینه اجتماعی و سیاسی، خروشچف سیاست‌های ظالمانه استالین در مورد جمهوریها را عوض کرد و به اقلیت‌های قومی نفی بلد شده اجازه داد به وطن خود برگردند (غیر از آلمانی تبارهای ولگا و تاتارهای کریمه که سرزمین آنها را قبلاً روس‌های مهاجر تصرف کرده بودند). آزادی‌های ایجاد شده در زمان خروشچف امکان داد آثار نویسندگان ممنوع القلم دوباره در شوروی به چاپ برسد. آزادی‌های فرهنگی گسترش یافت و عقاید غربی درباره آزادی و دموکراسی در دانشگاهها و آکادمی‌ها رشد کرد که اثر مثبتی بر نسل جدید از روس‌ها (مثل میخائیل گورباچف) گذاشت.

در زمینه اقتصادی، همان‌طور که گفته شد، خروشچف دنبال ایجاد تحولی در کشاورزی بود. غیر از تأکید بر ضرورت استفاده از کود و ماشین در کشاورزی، خروشچف به دنبال آوردن اراضی بایر و بکر به زیر کشت بود. اساس سیاست کشاورزی او بر تولید غلات در شمال قفقاز و

عملکرد خروشچف و علل سقوط او:

عزل خروشچف در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نه تنها در اتحاد جماهیر شوروی بلکه در سراسر جهان با تعجب زیاد مواجه شد. اعلامیه کمیته مرکزی و ذکر اینکه خروشچف ۷۰ ساله بنا به درخواست خود به دلیل سلامتی از همه وظایف خود معاف گردیده است بجای اینکه جوابی برای سئوالها باشد خود بسیار بحث‌انگیز بود.

این سئوال که چرا خروشچف برکنار شد و چه کسانی وسائل برکناری او را فراهم کردند، موضوع این قسمت بحث ماست.

عملکرد خروشچف

خروشچف یک مهندس کشاورزی روس پرورش یافته در اوکراین بود و در دوران او، اوکراینی‌ها در مسکو صاحب قدرت و نفوذ شدند. او فکر می‌کرد وظیفه روس‌ها است که به بقیه مردم اتحاد جماهیر شوروی

شمارگونه و رفتار خشن و بی ادبانه او در مجامع بین المللی، مثل کوبیدن کفش روی تریبون مجمع عمومی سازمان ملل به آبرو و اعتبار مردم شوروی در سراسر جهان صدمه زد. رجزخوانی های او در مقابل دنیای غرب مخصوصاً ایالات متحده سبب ایجاد شورش هایی در سراسر جهان شد. جملات معروف او خطاب به آمریکائیان مثل «ما شما را دفن خواهیم کرد.» یا «موشکهای ما دائم در بالای سر شما سیر می کنند» آمریکائیان را واقعاً وحشتزده کرد و سبب افزایش بودجه دفاعی آمریکا و آغاز مسابقه ای تسلیحاتی شد که به قولی اسباب شکست نهائی شوروی را فراهم کرد. به عبارت دیگر، اقدامات خروشچف با سیاست تنش زدایی با غرب و اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز تضاد داشت. در امور داخلی نیز خروشچف با کمال تلخی دریافت که دادن آزادی فعالیت و تصمیم گیری به جمهورها سبب ایجاد شبکه های سیاسی و صنعتی نسبتاً مستقل در هر جمهوری شده است که خود مانع اجرا و اعمال دستورها و تمایلات مقامات مرکزی در مسکو شده است. خروشچف وطن پرستی بود که می خواست وضع زندگی مردم شوروی را بهبود بخشد ولی بزرگترین دشمن او رفتار و گفتارهای خودش و عدم درک کاستی های بنیادی نظام بود.

عصر برژنف (۱۹۶۴-۸۲ Leonid I. Brezhnev)

پس از برکناری خروشچف يك تیم سه نفری مرکب از برژنف، الکسی ان. کاسیگین (Aleksey N. Kosygin) و ان. وی. پادگورنی (N.V. Padgorny) کنترل اتحاد جماهیر شوروی را در دست گرفت. برژنف رهبر حزب، کاسیگین رئیس دولت و سومی رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ روشن شد که برژنف رهبر واقعی است.

برژنف یکی از طرفداران و عمال خروشچف بود که قبلاً از طرف او برای اجرای برنامه های کشاورزی در قزاقستان به آن سرزمین فرستاده شده بود. قدرت برژنف در به کارگیری و بازی با کادرهای حزبی و دولت بود ولی از نظر خلاقیت های فکری نقطه ضعف داشت. کاسیگین در رأس دولت بود. برنامه ای برای اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۶۵ تدوین شد، ولی قیام مردم چکسلواکی (پراگ) در سال ۱۹۶۸ که سبب برقراری دوره ای از آزادی بیان در آن کشور گردید و با حمله نیروهای پیمان ورشو به آن کشور در اوت ۱۹۶۸، در هم کوبیده شد، امید هرگونه اصلاح اقتصادی بنیادی را از بین برد. کاسیگین می دانست که چنین اصلاحاتی برای جلوگیری از سقوط تدریجی اقتصاد ضروری است. شوروی در اواسط دهه ۱۹۷۰ به نقطه اوج قدرت خود رسید. از نظر نیروهای اتمی به برابری با ایالات متحده دست یافته و بعنوان يك

غرب سیبری که در سرزمین های روسیه و قزاقستان شمالی قرارداد شد، بنا شده بود. ولی رهبران حزب در قزاقستان با این سیاست که روسهای بیشتری را به سرزمین آنها می آورد، مخالف بودند. دولت شوروی رهبری حزب در قزاقستان را برکنار کرد و ابتدا دبیر اول تازه ای، از باند رقیب خروشچف یعنی مالنکف، به آنجا اعزام شد ولی خیلی زود خروشچف یکی از دنباله روهای خود به نام لئونید برژنف را برای اجرای این برنامه مهم به قزاقستان فرستاد و به دنبال او هزاران جوان عضو حزب کمونیست برای عملی کردن برنامه های کشاورزی خروشچف به آن نقاط اعزام شدند. روزنامه پراودا ارگان حزب کمونیست، از مقالات تحسین آمیز درباره موفقیت های سیاست کشاورزی خروشچف پر شد. سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست (۱۹۵۴) و حمله مستقیم به استالین و سیاستهای او سبب شد که کنگره اصلاحات ایدئولوژیک چندی را بپذیرد که نتیجه آن تعدیل در سیاست خارجی شوروی و رفتن به سوی همزیستی مسالمت آمیز و بهبود رابطه با غرب بود. سیاست همزیستی مسالمت آمیز در سال ۱۹۶۳ منجر به امضای اولین قرارداد منع آزمایش های اتمی شد. موفقیت های خروشچف در اجرای برنامه های فضایی برای اتحاد جماهیر شوروی و مردم آن افتخارآمیز بود. در زمان خروشچف توزیع و انتقال قدرت از مسکو به جمهورها صورت گرفت و این امر بیش از همه نقش جمهوری روسیه در اتحاد جماهیر کشورها را تقویت کرد.

از طرف دیگر، سیاستها و برنامه های خروشچف، حرف ها و اعمال او سبب عکس العملها و واکنشهایی شد که موجبات سقوط او را فراهم کرد. پیش از هر چیز، سخنرانی سری خروشچف در کنگره بیستم، فرضیه غیرقابل خطا بودن حزب کمونیست را ناپود کرد و با نفی استالین و اعمال او، در واقع قدرت و تسلط حزب کمونیست شوروی در سراسر کشور و در جهان سست شد. استالین زدائی اثرات غیرمنتظره ای در اروپای جنوبی و شرقی که زیر تسلط شوروی بودند به بار آورد. شورش مردم اروپای شرقی بر ضد شوروی تقریباً جنبه عمومی یافت. قیام مردم مجارستان در سال ۱۹۵۶ گرچه به گونه ای وحشیانه توسط عامل مسکو (یوری آندروپوف) و با کمک ارتش های پیمان ورشو (در واقع ارتش سرخ) سرکوب شد، ولی این نحوه عمل، یکسره اثر تلخی بر روابط کشورهای کمونیست اروپای شرقی با شوروی گذاشت. سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچف با غرب نیز قربانی حادثه جویی او دایر بر قرارداد تسلیحات اتمی در خاک کوبا شد که دنیا را به لبه جنگ سوم جهانی برد. در زمینه اقتصادی، سیاستهای کشاورزی او به شکست انجامید. کوشش های خروشچف در اصلاح وزارتخانه های صنعتی و شرکتهای اقماری آنها نیز سرانجام خوشی نداشت. مشکلات اقتصادی، با وجود کوشش های بعمل آمده، کل اتحاد جماهیر شوروی را با بحران بیشتر مواجه کرد. حرف های

به نقطه بحرانی خود رسیده بود. کاسیگین در سال ۱۹۸۰ مُرده بود و برژنف در سالهای آخر عمر خود کنترل چندانی بر امور نداشت. اعضای دفتر سیاسی حزب (Politburo) را افراد سالخورده تشکیل می دادند که روس بودند. از عضویت و نمایندگی افراد غیر روس در رأس حزب و حکومت تدریجاً کاسته شده بود. از این رو بحران شوروی در واقع بحران روسیه بود. یوری آندروپوف (Yury U Andropov) و کنستانتین چرننکو (Konstantin Chernenko) کشور را از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ اداره کردند ولی حکومت آنان توانست به مسائل و مشکلات بحرانی جامعه توجه کند. وقتی گورباچف در ماه مارس سال ۱۹۸۵ به دبیر کلی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شد از عمق بحران در نظام شوروی خبر نداشت و سیاست اصلاحات (Perestroika) ساختاری سیاسی و اقتصادی را آغاز کرد. گورباچف فکر می کرد گرچه لازم است رشد اقتصادی را تسریع کند ولی کل سیستم اصولاً عیبی ندارد. گروه گورباچف خیلی بیشتر از گروه های قبلی روس تبار بودند.

گورباچف فهمید که بودجه های دفاعی که شاید حدود ۲۵ درصد تولید ناخالص ملی را جذب می کرد تحمیلی بزرگ بر اقتصاد کشور است و سبب کاهش بودجه آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی و درمانی شده است. فساد دستگاه های اداری این اعتقاد عمومی را به وجود آورده بود که مقامات حکومتی از امتیازهای خاص و غیرقانونی برخوردارند و به نیاز مردم بی توجهند.

شایستگی حزب برای حکومت، یعنی قبول این نکته از سوی عامه مردم که حزب حق حاکمیت دارد، در سطح بسیار نازلی بود. حزب نتوانسته بود عمق بدبختی های جامعه را دریابد. این امر مخصوصاً درباره مشکلات اقلیتهای قومی مخصوصاً در سرزمین های روسیه صادق بود. اما حزب ایده هایی درباره خطر شیوع اسلام داشت. در آن زمان (۱۹۸۹) مسلمانان يك ششم جمعیت روسیه را تشکیل می دادند و تصور می شد با سقوط حزب کمونیست اسلام و عقاید اسلامی رواج خواهد گرفت. وخامت اوضاع اقتصادی سبب بروز مناقشات قومی شد و بسیاری از اقلیتهای بدبختی های خود را ناشی از وجود روسها می دانستند که بیشتر نقش های رهبری کشور را در دست داشتند.

گورباچف همچنین سیاست دیگری را تحت عنوان گلاسنوست (Glasnost) که به معنی شفافیت و رک گوئی است به مورد اجرا گذاشت که بسیاری از روسها مخالف آن بودند؛ زیرا سبب می شد همه آشکارا روسها را برای بدبختی های اتحاد جماهیر شوروی سرزنش کنند. شفاف سازی و رک گوئی به مطبوعات آزادی بیان بیشتری داد و مقالاتی دایر بر بدی اوضاع و ناتوانی دولت در مواجهه با آن در مطبوعات ظاهر شد. گروه های افراطی شامل دسته های ضد یهود مخصوصاً در لنینگراد

ابرقدرت در سطح جهانی به رسمیت شناخته شده بود. رابطه مسالمت آمیز با غرب توسعه یافت، ولی با حمله شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ این تفاهم و تحمل قطع گردید. سقوط اقتصادی چنان شدت داشت که از زمان مرگ برژنف (۱۹۸۲) رشد اقتصادی منفی بود. دوره حکومت برژنف را بعداً گورباچف دوره رکود نامید که ممکن است حرف درستی نباشد چون رکود مطلق در اواخر عمر رژیم رخ می دهد.

در زمان برژنف روسیه مانند گذشته حاکم بر امور اتحاد جماهیر شوروی بود. سه چهارم صنایع دفاعی که بخش مقدم در صنعت و اقتصاد شوروی محسوب می شد، در خاک روسیه قرار داشت و جمهوری روسیه حدود سه چهارم تولید ناخالص ملی شوروی را عرضه می کرد. توسعه سریع صنایع شیمیایی، نفت و گاز سبب افزایش صادرات شوروی شد که قسمت اعظم ارزش مورد نیاز آن کشور را تأمین می کرد. از زمان برژنف ثبات بی سابقه ای در مقامات و کادرهای حزبی دولتی برقرار شد که نتیجه آن رواج فساد همه گیر و همه جایی بود. در زمان برژنف حکومت تدریجاً انحصار و تسلط خود بر اطلاعات را از دست داد. ضد ارزش های فرهنگی از نظر حکومت، به صورت موسیقی غربی مخصوصاً راک به سرعت در شوروی گسترش یافت. جوانان شوروی عاشق و طرفدار خوانندگان و ستاره های غربی شدند و پیدا شدن نوارهای کاست، دسترسی و شنیدن و نواختن این آهنگ ها را آسانتر کرد. شیوع آموزش زبان انگلیسی و یاد گرفتن آن توسط بخش روشنفکر جامعه، دسترسی به عقاید و تحولات غرب را بیش از پیش ممکن ساخت. در پایان دوره برژنف طبقه روشنفکر روسیه ارزشهای حزب کمونیست را نفی کرده بود. سیاست حزب برای مقابله با ناراضی هایی چون الکساندر سولژنتسین این بود که آنها را از کشور اخراج کند. این تبعیدها خود به صدای فرهنگ روسیه در خارج تبدیل شدند. آندره ساخارف را از ترس قطع رابطه دانشمندان غرب با شوروی نتوانستند زندانی کنند ولی او را به شهر بسته گورکی که حالا اسم آن به نیتزنی نوگروود عوض شده است تبعید کردند. ساخاروف در سال ۱۹۸۶ آزاد شد و به مسکو برگشت. ساخاروف در سال ۱۹۸۹ به نمایندگی مردم در کنگره انتخاب شد. گذشته از آن، بسیاری از حرف ها و اندیشه های او درباره آزادیهای فردی که به خاطر آنها آن قدر زجر کشیده بود در دوران حکومت میخائیل گورباچف سیاست رسمی دولت شد.

گورباچف و سیاست شفاف سازی و اصلاحات ساختاری و اقتصادی:

وقتی برژنف در سال ۱۹۸۲ مُرد سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی

گورباچف به افزایش قدرت خود همت گماشت، یعنی کوشید توانایی تصمیم‌گیریهای خود را افزایش دهد ولی قدرت اجرای این تصمیمات را به دست نیاورد. او یک دیکتاتور قانونی شد، اما فقط روی کاغذ. سیاستهای او به مرحله اجرا گذاشته نمی‌شد. وقتی گورباچف رهبر حزب شد رقیبش یگور لیگاجف (Yegor Ligachev) به سمت رئیس دبیرخانه کمیته مرکزی حزب منصوب شد که یکی از دو مرکز قدرت در دفتر سیاسی حزب در شوروی بود. این امر سبب می‌شد که گورباچف نتواند از دستگاه حزبی برای اجرای سیاستهای اصلاحی اقتصادی و سیاسی خود استفاده کند. اما در تابستان سال ۱۹۸۸ گورباچف آنقدر نیرومند شده بود که دبیرخانه کمیته مرکزی حزب را خلع سلاح کند و حزب را از دخالت در امور روزمره اقتصاد کشور دور نگاه دارد. این مسئولیت به شوراهای محلی در جمهوریها انتقال یافت. در بهار سال ۱۹۸۹، پارلمان اتحاد جماهیر شوروی یا کنگره نمایندگان خلق افتتاح شد که گورباچف ریاست آن را داشت. این سازمان جدید جایگزین شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی، یا عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری و قدرت حکومت شد. کنگره اعضای شورای عالی را انتخاب کرد و گورباچف که خواستار ایجاد سیستم ریاست جمهوری با قدرت اجرایی مطابق الگوی ایالات متحده و فرانسه بود، رئیس‌جمهور شوروی شد و قدرت اجرایی وسیع پیدا کرد. معنی این تحول آن بود که تمام جمهوریها و در رأس آنها روسیه نیز می‌توانستند چنین سیستم ریاست جمهوری داشته باشند.

گورباچف هرگز نظر خود را درباره معنی پرسترویکا (تجدید ساختار) بیان نداشت ولی هدف کاملاً روشن بود. او می‌خواست اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی را به سطح کشورهای صنعتی مانند ژاپن، آلمان و ایالات متحده آمریکا برساند. گورباچف سفرهای زیادی به خارج کرد و توانست با موفقیت کامل همه را متقاعد کند که شوروی برای هیچ کشوری خطر محسوب نمی‌شود.

اقتصاددانان رادیکال همکار گورباچف، ریاست گریگوری. آ. یاولینسکی (Geregory A. Yavlinsky) به او توصیه کرده بودند که کسب موفقیت اقتصادی همانند دنیای غرب، مستلزم ایجاد اقتصاد مبتنی بر بازار است. گورباچف هرگز نمی‌توانست اقتصاد آزاد را کاملاً بپذیرد ولی بعضی از اصول آن به‌مورد اجرا گذاشته شد. گورباچف در پائیز ۱۹۹۰ به طرف راست کشیده شد و علت آن مسائل و مشکلات اقوام و اقلیتهای نژادی بود که در اثر تشدید مسائل اقتصادی سر به شورش برداشته بودند. اجازه استفاده از زور و نیروهای نظامی در گرجستان و آذربایجان و ایالات بالتیک، در برابر مردمی که خواستار استقلال و خودسالاری بودند توسط او صادر شد.

مشکلات گورباچف فرصت خوبی برای خودنمایی سیاستمداران

فعال در جمهوریهای مختلف به وجود آورد. در روسیه مردم به بوریس یلتسین (Boris Yeltsin) روی آوردند. یلتسین در سال ۱۹۸۵ به‌عنوان یکی از اعضای تیم گورباچف به مسکو آمده و سمت رئیس حزب کمونیست مسکو به او واگذار شده بود. یلتسین در مسکو دریافت که سیاستهای تند او برای مبارزه با فساد و تجدید ساختار اقتصاد، با مخالفت‌هایی مواجه می‌شود و گورباچف از او حمایت نمی‌کند. یلتسین در ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۸۳ از رهبری حزب در مسکو و از عضویت دفتر سیاسی برکنار شد. گورباچف به او گفت که زندگی سیاسی او پایان یافته است. این تحول یک تجربه تلخ و وحشت‌انگیز برای یلتسین بود و سبب بروز افسردگی در او شد به گونه‌ای که نتوانست در ابتدا یک جنبش سیاسی یا یک حزب سیاسی به راه اندازد، اما به هر حال راه جمع کردن طرفداران خود در بین مردم عادی مسکو را در پیش گرفت. در انتخابات نمایندگان کنگره خلق در ماه مارس ۱۹۸۹ یلتسین به پیروزی بسیار چشمگیری دست یافت. اما در جریان انتخاب اعضای شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان پارلمان دائمی، یلتسین به علت وجود اکثریت در دست کمونیست‌ها انتخاب نشد ولی با استعفای نماینده سبیره از عضویت در شورای عالی، یلتسین به عضویت آن درآمد و برای نخستین بار یک سمت ملی و سراسری پیدا کرد. او در مجلس، شدیداً به گورباچف، حزب کمونیست، فساد و کند بودن اصلاحات اقتصادی حمله کرد. ضمناً یلتسین با وجود مخالفت‌های بسیار شدید گورباچف به سمت رئیس پارلمان روسیه انتخاب شد. یلتسین مستقیماً از مردم روسیه درخواست حمایت و کمک کرد. در ماه مارس ۱۹۹۱ وقتی گورباچف یک فرماندم سراسری برای تعیین سرنوشت فدراسیون شوروی به راه انداخت، روسیه و چندین جمهوری دیگر سئوالات اضافی دیگری نیز مطرح کردند. یکی از سئوالات از رأی دهندگان این بود که آیا طرفدار انتخاب یک رئیس‌جمهور بطور مستقیم توسط مردم هستند؟ مردم رأی مثبت دادند و یلتسین را به‌عنوان رئیس‌جمهور روسیه انتخاب کردند. یلتسین صلاحیت تازه یافته خود را صرف تقویت حاکمیت و استقلال روسیه کرد و از اصلاحات اقتصادی رادیکال جانبداری نمود و نظرات خود را به‌تصویب رسانید. او خواستار استعفای گورباچف شد. یلتسین در مقام تازه خود با ایالات بالتیک موافقت‌نامه‌هایی امضاء کرد و حق آنها را در داشتن استقلال و جدا شدن از اتحاد به رسمیت شناخت. کوششهای شوروی برای جلوگیری از استقلال جمهوریهای بالتیک به زدوخوردهای خونین در شهر ویلنیوس (Vilnius) در ژانویه ۱۹۹۱ منجر شده بود که در نتیجه آن یلتسین از سربازان روسیه خواسته بود از دستور مقامات بالا مبتنی بر قتل مردم غیر نظامی غیر مسلح اطاعت نکنند. او در ژوئن ۱۹۹۱ برای جمهوری روسیه اعلام استقلال کرد و برای قوانین روسیه در برابر قوانین شوروی در درون جمهوری روسیه اولویت و حق تقدم قائل شد.

مستقل مشترك المنافع به شمار می آیند. مسئله فرماندهی این نیروها فوراً و بویژه میان روسیه و اوکراین اختلاف انداخت. روسیه مقام ابرقدرتی اتمی اتحاد جماهیر شوروی را برای خود حفظ کرد و کنترل بزرگترین نیروی نظامی سنتی جهان را در اختیار گرفت. تمام سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای شوروی تبدیل به سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای روسیه شد. روسیه همچنین کرسی دائمی شوروی در شورای امنیت سازمان ملل را اشغال کرد. روسیه در میان کشورهای بوجود آمده از اتحاد جماهیر شوروی که از نظر تاریخی نسبت به تمایلات امپریالیستی روسیه مظنون هستند مقام مسلط را دارد.

کشور تازه تأسیس شده که خود را فدراسیون روسیه نامید، در راه دموکراسی و استقرار نظام اقتصادی مبتنی بر بازار گام نهاد، بی آنکه بداند این انتقال به دموکراسی در بزرگترین کشور جهان چگونه باید انجام شود. روسیه مانند سایر جمهوریهای سابق، استقلال را در حال و هوایی از بی نظمی کامل و هرج و مرج اقتصادی آغاز کرد. روسیه ناگزیر شد از دنیای غرب درخواست کمک کند و وقتی شرایط بهتر نشد، یلتسین مورد انتقاد قرار گرفت.

روسیه با مشکلات قومی فراوان روبرو شد. روسیه پیش از ۱۹۱۷ يك امپراتوری تشکیل داده بود، ولی اینک بسیاری از گروه‌های قومی خودمختار که جزئی از امپراتوری بودند دیگر نمی خواستند تحت تسلط روسیه باشند. کلیسای ارتدوکس روسیه خود را به صورت نیرویی برای هدایت اخلاقی مردم روسیه دوباره تولد یافته، سازمان داده است ولی در بین اقلیتها مذاهب بسیاری مخصوصاً اسلام وجود دارد که بار دیگر پس از دهه‌ها تحت فشار شوروی بودن، نیرومند و فعال شده اند. قبلاً روند انتقال قدرت از روسیه به اطراف آغاز شده بود و سقوط شوروی آن را تشدید کرد. در اوائل دهه ۱۹۹۰ کاملاً آشکار بود که روسیه دیگر قادر نیست بسیاری از اقلیتهای قومی که به دنبال بهره‌گیری از آزادیهای سیاسی روز بودند کنترل کند. تاتارستان و چین مخصوصاً ثابت کردند که حاضر نیستند زیر بار روسها بروند. روسیه مجبور شد با تاتارستان عهدنامه‌ای امضاء کند که به آن استقلال اقتصادی و سیاسی بسیار قابل ملاحظه‌ای می‌دهد و چین در نوامبر ۱۹۹۱ استقلال خود را از روسیه اعلام کرد.

یلتسین نتوانست پس از اقدام کمونیستها به کودتا در اوت ۱۹۹۱ فوراً طرح قانون اساسی‌ای را بریزد که قدرت ریاست جمهوری او را تثبیت کند. او شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی را همچنان سر جای خود نگهداشت و جنگ قدرت بین آنها ادامه یافت. بالاخره یلتسین پارلمان را در سپتامبر ۱۹۹۳ منحل کرد. این امر به درگیریهای مسلحانه در روزهای سوم و چهارم اکتبر انجامید که با اشغال پارلمان توسط سربازان یلتسین خاتمه یافت. انتخابات جدید در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۳ صورت گرفت و قانون اساسی تازه‌ای که یلتسین طراح آن بود طبق

این اقدامات به طور مؤثر جلوی کوششهای گورباچف دایر بر تأسیس يك اتحادیه متشکل از تمام جمهوریهای سوسیالیست مستقل را سد کرد. یلتسین ظاهراً مایل بود این نظر را بپذیرد، ولی می‌خواست روسیه در آن اتحادیه نقش اول را داشته باشد و جای اتحاد جماهیر شوروی را بگیرد. پارلمان روسیه برنامه اصلاحات رادیکالی را تصویب کرد که اقتصاد مبتنی بر بازار را به وجود می‌آورد. یلتسین هرگونه پرداخت به تعداد زیادی از سازمانها و ادارات شوروی واقع در خاک روسیه را قطع کرد. او آشکارا می‌خواست روسیه را از دردسرها و گرفتاریهای اتحاد جماهیر شوروی دور سازد.

سقوط نهایی اتحاد جماهیر شوروی

يك کودتای نسنجیده، بد برنامه‌ریزی شده و بد اجرا شده در روزهای ۲۱-۱۹ ماه اوت ۱۹۹۱ اتفاق افتاد که به عمر حزب کمونیست شوروی پایان داد و جنبش متلاشی کردن اتحاد جماهیر شوروی را تسریع کرد. کودتا توسط مقامات متعصب حزب کمونیست با هدف جلوگیری از امضا شدن عهدنامه اتحاد آزاد جمهوریها و به خاطر برگشت به ارزشهای قدیمی حزب کمونیست به مورد اجرا گذاشته شد. مهمترین نقش ضد کودتا توسط یلتسین بازی شد. کودتا به شکست انجامید و یلتسین با زیرکی از فرصت مطرح کردن خود و روسیه استفاده کرد. او اصرار ورزید که گورباچف دوباره به سمت رئیس جمهور شوروی بر سر کار آید، اما وقتی گورباچف از بازداشتگاه خود در کریمه به مسکو برگشت، یلتسین در صدد بود نشان دهد قدرت برتر در اختیار اوست. یلتسین حزب کمونیست روسیه را منحل کرد و تمام اموال و دارایی‌های آن را ضبط کرد. از نظر حقوقی این کار می‌بایست توسط دادگاه انجام شود نه طبق فرمان رئیس جمهور. روسیه بطور سیستماتیک خود را مالک بیشتر اموال و سرزمین‌های اتحاد جماهیر شوروی دانست

روسیه پس از اتحاد جماهیر شوروی

از نظر حقوقی، اتحاد جماهیر شوروی در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۱ از بین رفت. روسیه و ۱۰ جمهوری از جمهوریهای پیشین شوروی بعد از اعلام استقلال، در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ کشورهای مستقل مشترك المنافع (C.I.S) را تأسیس کردند و گورباچف در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ از سمت خود کناره‌گیری کرد.

این گروه بندی نسبتاً آزاد يك کشور نیست، گرچه از نظر فنی نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی سابق نیروهای مسلح کشورهای

برداشت محصول غله و تبدیل آن به آرد و نان برای مردم در عمل به یک فاجعه تبدیل شد. قبل از همه، کارگر کافی برای درو وجود نداشت. دولت شوروی سربازان و کارگران کارخانه‌ها را برای این کار تجهیز کرد ولی اولاً این کارگران برای درو و برداشت محصول مهارت نداشتند و نتوانستند ماشین‌ها را بامهارت به کار گیرند؛ ثانیاً مزارع دولتی اجزاء و قطعات یدکی ماشین‌ها و سوخت کافی برای تراکتورها و سایر ماشین‌های درو را در اختیار نداشتند مقدار زیادی گندم در مزارع پوسید. بخش زیادی از آنچه نیز که درو شده بود به مراکز توزیع دولتی نرسید. مدیران مزارع اشتراکی که طبق برنامه تجدید ساختار اقتصادی می‌بایست سود نشان دهند غله را برای غذای دام نگهداشتند زیرا سود ناشی از تولید گوشت بیش از تحویل گندم بود. بعلاوه، به نفع مدیران مزارع دولتی بود که غله را با قطعات یدکی و لوازم و مصالح ساختمانی که کمیاب بود (و تولیدکنندگان آنها گندم و آرد را به عنوان جایزه بین کارگران خود تقسیم می‌کردند) معاوضه کنند. مدیران واحدهای کشاورزی و دهقانان مستقل نیز فایده‌ای در تحویل غله به انبارهای دولتی و گرفتن پول که با آن نمی‌شد چیزی خرید نمی‌دیدند. کاهش اعتماد به روبل، در سال ۱۹۹۰ اقتصاد شوروی را به سیستم پایاپای کشانده بود. مزارع به تعداد کافی کامیون در اختیار نداشتند که غله را به انبارها حمل کنند و در نتیجه مقدار بیشتری از غلات درو شده در مزارع پوسید. سیستم برنامه‌ریزی شده خشک شوروی اجازه نمی‌داد که ماشین‌ها و تجهیزات از سایر بخش‌ها به کشاورزی منتقل شود و در اقتصاد دولتی شوروی کامیون کرایه‌ای وجود نداشت. گذشته از این، کمبود واگن راه آهن به علت اعتصاب کارگران راه آهن، حمل غله به کارخانه‌های آرد را با مشکل مواجه کرد. افزون بر همه اینها کارخانه‌های آردسازی با ماشین‌های کهنه و مستهلك شده قدیمی نمی‌توانستند مقدار زیادی از غله رسیده را به آرد تبدیل کنند. نتیجه این شد که مقدار باز هم بیشتری از غله در انبارهای کارخانه‌های آرد پوسید.

در مجموع شاید حدود ۲۰ درصد محصول در اثر ناکارایی سیستم اقتصادی شوروی تلف شد. بعلاوه مقدار زیادی از آرد تولید شده بوسیله تعاونی‌ها و یا افراد، برای فروش در بازار سیاه دزدیده شد. نان در مغازه‌های دولتی سوبسید داشت و قیمت آن پایین بود ولی در مغازه نان زیادی با قیمت دولتی پیدا نمی‌شد. بیشتر نان تولید شده در بازار آزاد به قیمت‌هایی عرضه می‌شد که بیشتر مردم شوروی قادر به خرید آن نبودند.

در آخر سال ۱۹۹۰ اتحاد جماهیر شوروی نه تنها به خودکفایی نرسیده بود بلکه دولت شوروی از خارج صدقه غذایی قبول می‌کرد و در زمستان آن سال صحبت از بروز قحطی در شوروی بود.

(دنباله دارد)

الگوی فرانسه نوشته شد که در آن رئیس‌جمهور اختیارات زیادی دارد. یک ساختار قانونگذاری تازه به وجود آمد ولی عدم رضایت مردم روسیه از نتیجه انتخابات آشکار شد. لیبرال دموکراتها (به رهبری ویلادیمیر زینووسکی (Vladimir Zhirinovsky) که فردی پرشور و غیرقابل پیش‌بینی است، کمونیست‌ها و حزب کشاورزان (کمونیستهای روستایی) بیشتر کرسیهای پارلمان را به دست آوردند و در نتیجه طرح انتقال سریع به اقتصاد بازار را که توسط معاون اول نخست‌وزیر یگور گایدار (Yegor Gaidar) از حزب ائتلافی انتخاب روسیه (Russin's Choice) ارائه شده بود رد کردند. ناسیونالیزم محافظه‌کار روسیه در دولت جدید صاحب نفوذ شد و یلتسین کوشید بامجلس روسیه کنار بیاید ولی این کار را دشوار یافت.

از اواسط دهه ۱۹۹۰ روسیه بر کشورهای مستقل مشترك المنافع از نظر اقتصادی و نظامی مسلط شده و به این جمهوریهایی سابق به صورت خارج نزدیک (near abroad) خود اشاره می‌کند. تضاد با اوکراین که از نظر اقتصادی به روسیه وابسته است ادامه یافته است. بلاروس (Belarus) قرارداد تشکیل اتحاد اقتصادی نزدیکی با روسیه امضاء کرده است. از نظر اقتصادی روسیه بالاخره نظرات صندوق بین‌المللی پول را برای دریافت سرمایه‌های غرب پذیرفت و تا اواسط دهه ۱۹۹۰ سه چهارم واحدهای تولیدی روسیه به بخش خصوصی واگذار شد.

از نظر نظامی و سیاسی روسیه در ژوئن ۱۹۹۴ به عضویت ناتو درآمد و در یک تحول تازه، قرارداد وسیعی در زمینه همکاریهای اقتصادی و نظامی در چارچوب امنیت اروپا با ناتو امضاء کرد. در اوت ۱۹۹۷ روسیه پس از دو سال معطلی به عضویت سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD) پذیرفته شد.

نمونه‌ای از مدیریت اقتصاد توسط دولت در واپسین سال حیات اتحاد جماهیر شوروی مسئله برداشت محصول غله فراوان و بی‌سابقه شوروی در سال ۱۹۹۰

اتحاد جماهیر شوروی نمونه‌های زیادی از چگونه اداره نکردن یک اقتصاد ارائه کرده است. بهترین نمونه آن محصول غله بی‌سابقه سال ۱۹۹۰ شوروی و ناتوانی سیستم شوروی از برداشت کارآمد و تبدیل آن به نان برای مردم گرسنه شوروی و عرضه در مغازه‌های نانوايي دولتی است.

به دست آمدن محصول فراوان و حداکثر در اتحاد جماهیر شوروی امر نادری است زیرا آب و هوای متغیر غالباً به تولید صدمه می‌زند ولی در سال ۱۹۹۰ روشن بود که محصول غله در پاییزی سابقه خواهد بود و حتی ممکن است روسیه را برای اولین بار به خودکفایی برساند.